

مفهوم آزادی

با نگاهی به آرای آیزایا برلین

آنتی کاوپینن

گردآوری و ترجمه امیرغلامی

شهودهایی درباره آزادی

فرض کنید شهرام به شدت معتاد به کراک است. او چیزی جز کراک نمی خواهد. او در شهر هامستر دام زندگی می کند که در آن خریدن کراک از نظر قانونی ممنوع نیست. آیا شهرام آزاد است؟

قیمت یک بسته کراک در آمستردام 20 دلار است اما شهرام هیچ درآمدی ندارد. حال، آیا شهرام آزاد است؟

اگر شهرام بتواند عقلانی تصمیم بگیرد، به این نتیجه می رسد که کراک برایش مضر است و باید آن را ترک کند. اما او هنوز تصمیم عقلانی نگرفته است. آیا میل او به کراک موجب می شود که او را غیرآزاد (اسیر) بخوانیم؟

حال فرض کنید که شهرام تصمیم عقلانی گرفته و به این نتیجه رسیده که کراک برایش مضر است. با این حال، میل او به کراک چنان قوی است که بر خلاف فکر و تصمیم اش، هنوز نمی تواند کراک را ترک کند. آیا شهرام آزاد است؟

انگاره های مفهومی و هنجاری آزادی

درباره ی آزادی، دو نوع سؤال فلسفی مطرح می شود:

پرسش مفهومی: آزادی چیست؟ حدود آزادی کدام اند؟

پرسش هنجاری: آیا آزادی ارزشمند است؟ چرا؟ چه چیزی محدود کردن آزادی دیگری را موجه می کند؟

بسیاری از نظریه های مفهومی معاصر قائل به انگاره ای هستند که می توان آن را انگاره ی لیبرال خواند. مطابق انگاره ی لیبرال، هر فردی باید بتواند از حداکثر ممکن آزادی بهره مند شود مگر اینکه محدود کردن آزادی او توجیهی قوی نداشته باشد،

لیبرال های سرسخت احتجاج می کنند که آزادی فرد را فقط هنگامی باید محدود کرد که با آزادی دیگران در تعارض قرار گیرد. لیبرال های میانه رو ملاحظات دیگری مانند ارتقای برابری را نیز به عنوان توجیه محدود کردن آزادی فرد می پذیرند.

در این نوشتار تأکید اصلی بر جنبه ی مفهومی آزادی خواهد بود. یعنی مفاهیم و تعبیر گوناگون آزادی را بررسی خواهیم کرد بدون اینکه وارد بحث های هنجاری و ارزشداوری شویم.

آزادی عمل و آزادی اراده

آشکار است که واژه ی «آزادی» در گستره های گوناگونی به کار می رود. برای مشخص کردن این گستره ها خوب است تمایز اساسی میان «آزادی عمل»¹ و «آزادی اراده»² را در نظر داشته باشیم. آزادی عمل درباره ی رابطه ی فرد کنشگر با محیط اش است اما آزادی اراده مربوط به این است که آیا کنشگر می تواند آزادانه چیزی را بخواهد (اراده کند) یا نه. بنابراین شخص می تواند آزادی عمل داشته باشد اما آزادی اراده نداشته باشد، مثلاً معتادی که می خواهد ترک کند اما نمی تواند، آزادی عمل دارد اما آزادی اراده ندارد یا کسی که به سبب تلقین هیپنوتیک عملی را انجام می دهد، آزادی عمل دارد اما آزادی اراده ندارد. برعکس، فرد می تواند (آزاد است) اراده کند که دست هایش را از هم بگشاید، اما اگر دست هایش بسته باشند، آزادی انجام این عمل را ندارد.

برخی احتجاج کرده اند که آزادی عمل و آزادی اراده رابطه ی تنگاتنگی دارند. مثلاً فیلیپ پتی یادآور می شود که در هر دو حالت، مفهوم آزادی با مفهوم مسئولیت توأم است. مثلاً نمی توان کسی را که آزادی اراده یا آزادی عمل ندارد به خاطر انجام دادن یا انجام ندادن کاری نکوهش کرد.

دو تعبیر از آزادی

1. freedom of action
2. freedom of will

یکی از مشهورترین و بحث برانگیزترین تعابیری که در مورد آزادی مطرح شده، تمایزی است که آیزایا برلین (1909-1997) میان تعابیر منفی و مثبت از آزادی می‌گذارد. شایان توجه است که صفت‌های «منفی» و «مثبت» در اینجا فاقد هر گونه معنای هنجاری هستند. به نظر برلین، یک تعبیر از آزادی، آزادی منفی، یعنی آزادی از قیود و محدودیت‌هاست. با این تعبیر، شما تا آنجا آزاد هستید که دیگران مانع نیل شما به خواسته‌هایتان نشوند. پس می‌توان گفت هر چه درهای بیشتری به رویتان گشوده باشد، آزادتر هستید. تعریف برلین از «آزادی مثبت» اما قدری مبهم است. به طور کلی مقصود او از آزادی مثبت، میزان آزادی شخص در کنترل و تصمیم‌گیری برای زندگی خویش است. مثلاً اگر شما قانوناً اجازه سفر را داشته باشید، اما توان مالی پرداخت هزینه سفر را نداشته باشید، آزادی منفی از قیود سفر را دارید اما آزادی مثبت برای سفر را ندارید. یا مثلاً شهرام در هامستر دام، آزادی منفی دارد (از قید و محدودیت برای رسیدن به خواسته‌اش آزاد است)، اما آزادی مثبت (توانایی اعمال کنترل بر زندگی خود) ندارد.

«آزادی از» و «آزادی برای»

گاهی تمایز میان آزادی منفی و آزادی مثبت را چنین بیان می‌کنند: آزادی منفی هنگامی است که بتوان در مورد «آزادی از»³ قیدی سخن گفت. آزادی مثبت به معنای «آزادی برای» انجام کاری است. اما چنان که جerald مک کالوم⁴ خاطر نشان کرده، هر قسمی آزادی را می‌توان شامل هر دو مؤلفه‌ی مثبت و منفی شمرد: یک کنشگر A از قید B آزاد است تا به C بپردازد. برای مثال، بهرام از مداخله‌ی دیگران آزاد است تا به ماهیگیری بپردازد. یا مریم از قید قوانین اسلامی آزاد است تا به زندگانی بیخداپا نه بپردازد. تعابیر مختلف از آزادی برای B و C ارزش‌های متفاوتی قائل می‌شوند. برای مثال، خود آیزایا برلین بسیار دلمشغول آزادی منفی (آزادی از) در پهنه‌ی سیاسی بود.

آزادی منفی: آزادی به سان عدم مداخله

رویکرد کلاسیک به آزادی منفی برگرفته از نظرات هابز است. هابز می‌نویسد: «انسان آزاد کسی است که ... در اجرای آنچه اراده می‌کند مقید نیست.» مشکل تعریف هابز این است که فرقی بین قیود ارادی و قیود طبیعی نمی‌گذارد در حالی که ما معمولاً خیلی از قیود طبیعی را مانع آزادی نمی‌دانیم. اینکه من نمی‌توانم پرواز کنم یا با انگشت شست پایم پشت گوشم را

3 Freedom from

4. Gerald MacCallum

بخارام به این معنی نیست که آزادی پرواز یا خارش من محدود شده است. تعریف برلین از آزادی منفی محدودتر از تعریف هابز است و از این مشکل چنین اجتناب می‌کند: «شخص A تا آنجا آزاد است که هیچ کنشگر دیگری **عامدانه** در امور او دخالت نکند.» و «معمولاً می‌گوییم من به اندازه ای آزاد هستم که هیچ انسان دیگری در کنش‌های من دخالت نکند. به این معنا، آزادی سیاسی صرفاً حیطه ایست که در آن انسان می‌تواند بدون قیود تحمیل شده توسط دیگران عمل کند.» با تعریف برلین، اگر شخص A توسط قیود طبیعی مقید شود، یا ناتوان از انجام عملی باشد، آزادی اش محدود نشده است. شایان توجه است که مداخله در اینجا می‌تواند به معنای اجبار فیزیکی یا منع قانونی باشد.

در فلسفه‌ی سیاسی، آن قسم مداخله‌ای که بیشتر منظور است، مداخله‌ها و قیود قانونی هستند. مثلاً این پرسش‌ها مطرح می‌شوند که کدام اعمال باید قانونی شوند (چنان‌که از مداخله‌ی دیگران مصون باشند) و کدام اعمال باید ممنوع شوند؟

آزادی مثبت: آزادی به سان خود-سروری⁵

چنان‌که گفتیم، توصیف برلین از آزادی مثبت به قدر تعریفش از آزادی منفی روشن و بی‌ابهام نیست اما به نظر می‌رسد که اصل ایده‌ی او از آزادی مثبت را بتوان با مفهوم خود-سروری بیان کرد. برلین می‌نویسد:

این پرسش که «چه کسی بر من حکومت می‌کند؟» از حیث منطقی با این پرسش فرق دارد که «حکومت چقدر در امور من مداخله می‌کند؟» تفاوت عظیم میان دو مفهوم منفی و مثبت از آزادی نهایتاً در همین جاست.

بند بالا حاکی از آن است که در مفهوم منفی آزادی، آزادی و دموکراسی می‌توانند متناظر باشند چرا که ممکن است یک حکومت دموکراتیک بسیار مداخله‌گر و محدودکننده‌ی آزادی باشد. پس ممکن است که آزادی فرد در یک حکومت دیکتاتوری بیشتر از آزادی او در یک دموکراسی باشد. پس شاید بتوان گفت که از نظر برلین میزان آزادی فرد به شکل حکومت بستگی ندارد، بلکه به میزان مداخله‌گری حکومت بستگی دارد.

انگاره‌ی خود-سروری را می‌توان مستلزم تقسیم **خود** به بخش‌های والا و پست دانست: یک «خود حقیقی» والا در برابر امیال و انگیزه‌های پست. خود حقیقی را می‌توان خرد کانتی یا

حتی ارزش های اجتماعی دانست که شخص بدان ها پایبند است. یک تعبیر دیگر از خود-سروری این است که یک کنشگر تا حدی آزاد است که بتواند قابلیت ها یا ذات خود را تحقق بخشد.

آزادی نزد باستانیان

در سال 1816 بنجامین کنستانت⁶ مقاله ی مشهوری نوشت و در آن تمایزی نهاد میان آنچه که «آزادی نزد مدرن ها» و «آزادی نزد باستانیان» خواند. به نظر کنستانت، هر چند که آزادی نزد مدرن ها اساساً به معنای آزادی منفی (در تعبیر برلینی) است، اما انگاره ی آزادی نزد باستانیان

مشمول بر کنشگری جمعی، مختارانه و مستقیم شهروندان در حیطه ی عمومی بود تا به امور حکومتی از قبیل جنگ و صلح، اتحاد با حکومت های خارجی؛ رأی گیری در مورد قوانین؛ داوری در محاکم؛ احضار شدن به مجامع عمومی؛ متهم شدن؛ محکوم کردن و تبرئه کردن سامان دهند.

پس به نظر کنستانت، شهروندان یک دولت-شهرتا بدانجا آزاد بودند که بتوانند در تصمیم گیری های حیطه ی عمومی مشارکت داشته باشند. در دولت-شهر های کوچک، هر مردی می توانست در امور عمومی نقش مؤثری داشته باشد. اگر سخن ارسطو را بپذیریم که انسان ذاتاً یک حیوان سیاسی است می توان گفت که مشارکت سیاسی شیوه ای برای تحقق ذات انسانی است.

اما به نظر کنستانت، مشکل انگاره ی آزادی نزد باستانیان آن بود که این انگاره هیچ جایی برای قلمرو فردی باقی نمی گذاشت:

«اما اگر مقصود باستانیان از آزادی این بوده باشد، باید گفت که به باور آنان آزادی جمعی کاملاً با انقیاد کامل فرد توسط اتوریته ی جمع سازگار است.»
«از نظر باستانیان، عدم مشارکت فرد در سیاست یک گزینه ی ممکن نبود.»

خطر آزادی مثبت

به نظر آیزایا برلین، بزرگ ترین اشکال آزادی مثبت را این است که این رویکرد اصولاً به یک فرد امکان می دهد تا به نام آزادی، دیدگاه ها و ترجیحات خود را به دیگران تحمیل کند و به قول روسو مردم را «مجبور به آزادی» کند. برلین می نویسد:

6 . Benjamin Constant

«همین که این دیدگاه را بپذیرم، خود را در جایگاهی می یابم که آمال افراد و جوامع دیگر را نفی کنم؛ به آنان ستم روا دارم؛ سرکوبشان کنم و به بهانه ی تحقق خود «حقیقی» شان، آنان را شکنجه کنم... به این طریق استدلال خردگرا... از یک آموزه ی اخلاقی درباره ی مسئولیت و کمال فردی به حکومتی آمرانه بدل می شود که مطیع اوامر زعمای و نخبگان سپاه افلاطونی است.»

به دیگر سخن، از نظر برلین انگاره ی آزادی مثبت راه را بر پدرسالاری و حتی تمامیت خواهی می گشاید.

اشکال دوم تعبیر مثبت از آزادی، به نظر برلین، این است که آزادی را با فضایل دیگر خلط می کند. او می نویسد: «هر چیز به جای خویش نیکوست: آزادی آزادی است، نه برابری یا انصاف یا عدالت یا فرهنگ.» شاید از حیث اخلاقی درست باشد که آزادی را به خاطر اهداف دیگر، مانند افزایش خرسندی، محدود کنیم، اما نباید تظاهر کنیم که به این طریق واقعاً آزادی را محدود نکرده ایم.